

چراغ و کاربرد آن در فرهنگ عامه

مصطفی خلعتبری لیمای*

در اهمیت چراغ و روشنایی همین بس که در فرهنگ مردم ایران هرگاه چراغی روشن می‌شود، همه صلوات می‌فرستند.



خود را روشنایی ببخشند. شاید این گونه بود که اولین چراغ‌های پیه‌سوز متداول شد. چراغ پیه‌سوز اصلی که در واقع چراغ خانه بود آتش سایر چراغ‌ها را تأمین می‌کرد و گاه یک چراغ اصلی آتش کل یک ده را فراهم می‌نمود. در اهمیت چراغ و روشنایی همین بس که در فرهنگ مردم ایران هرگاه چراغی روشن می‌شود، همه صلوات می‌فرستند. اما امروزه که کارخانه‌های عظیم برق فسیلی، آبی و جدیداً هسته‌ای به وجود آمده‌اند، وسایلی

مقدمه

همانگونه که هوشنگ، پادشاه پیشدادیان آتش را کشف کرد و به کارگزاران دستور داد در بین مردم تمام بلاد ایران قطعه‌های آتش پخش نمایند و به همه بفهمانند که نگذارند آتش‌ها خاموش شوند، با ظهور زردشت و طبق فرامین او، بر روی چشمه‌های نفت، خانه‌هایی ساختند (آتشکده) از جمله به این وسیله جهت نگهداری آتش از زحمت مردم کاسته شد و در روشنایی بهتری زندگی می‌کردند. مردم آن زمان به جای اینکه به آتش احترام بگذارند آن را مقدس می‌دانستند. با ظهور دین حنیف اسلام تمام آتشکده‌ها را منهدم کردند، چرا که اسلام تنها خداوند را قابل تقدیس می‌داند. احتمالاً با از بین رفتن آتشکده‌ها، مردم برای روشنایی در مزیقه افتادند و اگر آتش یک قریه خاموش می‌شد، باید از دهات یا شهرهای مجاور آتش تهیه می‌کردند تا قریه

* دانشجوی دکتری و پژوهشگر فرهنگ عامه



که در حدود یک قرن پیش تولید روشنائی کرده و مردمان را از تاریکی شب نجات می‌دادند، برچیده شده و از برخی از حتی آنها اثری باقی نمانده است. در این نوشتار به طور اجمال به سیر تحول اسباب و لوازم روشنائی و چراغ در یکصد سال اخیر نگاهی می‌اندازیم.

تاریخچه چراغ‌های روشنائی در ایران

اگر از برپا نمودن آتش جهت روشنائی صرف‌نظر کنیم، وسایل و لوازم تولید نور و روشنائی در یکصد سال اخیر در برخی از نقاط کشور به این شرح بوده است: در گذشته از روغن بذر که از دانه‌های گیاه بذرک می‌گرفتند، جهت روشنائی استفاده می‌نمودند. در مناطق مرکزی ایران به ویژه اصفهان و اراک و یزد، روغن بذرک برای فروش توسط افرادی به نام «بذرفروش» عرضه می‌شد. برای تهیه روغن چراغ از گیاه بذرک، ابتدا دانه‌های بذرک را که در سر خرمن پاک و غربال نموده بودند به جایی به نام آسترخانه (āstar xâne) (=عصارخانه یا عصارای) می‌بردند.

گرفتن روغن و کارهای مربوط به آن به عهده کارگرانی بود که در آسترخانه مشغول به کار بودند. ابتدا بذرک‌ها را برشته می‌کردند و کسی که بذرک‌ها را برشته می‌کرد، همیشه مواظب بود بذرک‌ها نسوزد یا کمتر از حد معمول برشته نشود. بعد از اینکه بذرک‌ها برشته می‌شدند، آنها را در پاچال (pâcâl) می‌ریختند. پاچال عبارت بود از گودی به طول ۱/۵ متر که دایره‌ای شکل بود، به طوری که یک سنگ غلتک به قطر ۱/۵ متر بتواند در آن چاله دور بزند. ته این گودی را با سنگ می‌پوشاندند (سنگفرش می‌کردند) و دیوار اطراف

چاله دایره‌ای شکل را با گچ چارو (čâru) اندود می‌کردند که در اثر حرکت غلتک و تماس با دیوار دایره، خاک با دانه بذرک‌ها مخلوط نشود. گچ چارو عبارت بود از مخلوطی از آهک و خاکستر که بسیار سفت و محکم بود. سنگ بزرگی که به شکل غلتک بود و در وسط سوراخ قرار داشت، به وسیله گاو در دایره پاچال چرخانده می‌شد که به واسطه تماس سطح غلتک با سنگفرش کف پاچال، دانه‌های بذرک خرد می‌شد و به شکل آرد درمی‌آمد.

گاوها را در محیط خارجی پاچال می‌گرداندند، چرا که بندهای سنگ را به یوق گاوها می‌بستند و در اثر

گردش دایره‌ای شکل گاوها این سنگ غلتک‌مانند، دایره‌وار در داخل پاچال حرکت می‌کرد و بذرک‌ها را می‌کوفت و به شکل آرد درمی‌آورد. در داخل پاچال و در مرکز آن چوبی قرار داشت که از خوابیدن غلتک در پاچال جلوگیری می‌کرد و نمی‌گذاشت سنگ بخوابد. در هنگام حرکت، البته دیوارهای پاچال هم از طرف دیگر از خوابیدن سنگ غلتک جلوگیری می‌کرد. وقتی بذرک‌ها آرد می‌شد آن را از پاچال درمی‌آوردند و غربال می‌کردند سپس آرد را با آب مخلوط نموده وقتی آرد بذرک نم می‌دید آن را دوباره در پاچال می‌ریختند و آنقدر سنگ آسترخانه را می‌گرداندند که خوب آرد و آب با هم مخلوط شوند و صدای «قُب قُب» کبوتر از آن بلند شود؛ یعنی در اثر راه رفتن سنگ روی آردهای بذرک صدایی شبیه کبوتر از آن بلند شود.

در این وقت که به اصطلاح خوب عمل آمده بود، آرد را از روی پاچال بالا می‌آوردند و روی ساج می‌ریختند تا خوب حرارت ببیند و بعد آن را در سبدهای مخصوصی که در آن زمان از گیاه مخصوصی به نام قندزغا (qendzqâ) می‌بافتند، قرار می‌دادند. به این سبدها کوفه (kufe) می‌گفتند. در هر ۱۲ کوفه تقریباً هشت من آرد بذرک جا می‌گرفته که از این هشت من آرد بذرک سه من روغن چراغ گرفته می‌شد. کوفه‌ها را در جایی به نام چالکو (čalku) دور هم می‌چیدند. چالکو عبارت بود از یک چاله دو متری که شبیه تنور بود. در پایین چالکو ناودان کوچکی قرار داشت که روغن چراغ در اثر فشار زیاد، از آرد بذرک نم‌دیده و حرارت‌دیده جدا می‌شد و از این ناودان وارد دیگ بزرگی می‌شد. برای ایجاد فشار بر روی کوفه‌ها، از دستگاهی به نام قید

(qid) و یک چوب به نام شاه‌تیر استفاده می‌شد. قید عبارت بود از یک پیچ و یک سرپیچ که هر دو از چوب خیلی محکم ساخته شده بودند. سر پیچ می‌توانست روی پیچ قید که به طور عمود در زمین نصب شده بود، به وسیله پیچ خوردن بالا برود، مانند پیچ و مهره. شاه‌تیر عبارت بود از چوب بلند قطوری که به طور افقی از



سقف آسترخانه آویزان می‌شد. البته به وسیله چند بند کلفت که از موی بز می‌بافتند، شاه‌تیر به وسیله این بندها، از وسط آویزان می‌شد که یک سر آن (شاه‌تیر) آزاد بود و سر دیگری به وسیله سوراخی

که پیچ قید از آن عبور می‌کرد روی قید نصب می‌شد. وقتی شاه‌تیر آزاد بود و می‌خواستند روی چاله بذرک که کوفه‌های بذرک در آن چیده بودند فشار زیادی وارد کنند، یک سنگ را روی چاله‌ای می‌گذاشتند که بذرها در آن قرار داشت و یک ستونی که به سر کوله (sar kule) معروف بود، بین چاله و شاه‌تیر قرار می‌دادند. وقتی سر شاه‌تیر به وسیله پیچاندن سرپیچ روی قید بالا می‌رفت، سر دیگر شاه‌تیر به پایین

می آمد و روی سرکوله فشار زیادی وارد می شد و باعث فشار آوردن شاه تیر به سنگ چاله می شد. در نتیجه فشار زیاد و رفتن سر کوله و سنگ در داخل چاله، روغن چراغ از بذرها گرفته می شد. برای نگه داشتن شاه تیر - برای اینکه این طرف و آن طرف نرود - با قراردادن دو عدد چوب، شاه تیر را محکم می کردند. این دو عدد چوب به «کمک شاه تیر» معروف بود. روغن چراغ حاصله بین صاحبان کارخانه (آسترخانه) و صاحب بذرها به نسبت سه به یک تقسیم می شد؛ سه سهم به صاحب بذرها و یک سهم برای صاحب آسترخانه بود. (صحبت الله حاجیلو، اراک، ۱۳۴۸ و رضا خراسانی، اراک، خمین، ۱۳۵۷)

انواع چراغ های روشنائی

روغن بذرها تهیه شده را در اشیاء مختلفی که ساخته شده بود می سوزاندند که طرح ها و شکل های مختلفی داشت. آنهایی که فقیر بودند، روغن را در کوزه های گلی کوچکی ریخته و می سوزاندند. گنجایش این کوزه ها حدود ۱/۵ لیتر روغن بود. در برجستگی شکم کوزه، سوراخی بود که از آنجا پنبه را به صورت فتیله در آورده و به داخل روغن فرو می کردند و قسمت آزاد آن را - که از سوراخ بیرون آمده بود و چون آغشته به روغن می شد - مشتعل می کردند. از دهان کوزه نیز روغن می ریختند و کاری به فتیله و سوراخ آن نداشتند. برخی نیز از بشقاب سفالین استفاده می کردند. استفاده از بشقاب تقریباً شبیه به کوزه بود، با این تفاوت که احتیاط لازم بود؛ چرا که ممکن بود هر آن، روغن داخل بشقاب به روی زمین یا روی کرسی، به ویژه در

زمستان جاری شود. (نکته جالب، خاصیت درمانی روغن سوخته بذرها بود که به آن خلط کولوله (xelt kulule) می گفتند، در داخل چراغ های سفالین، قسمت بذرها سوخته را که رسوب می کرد، برای التیام زخم ها از قبیل زخم چاقو، شمشیر و غیره استفاده می کردند.) کسانی که متمکن بودند وسایل روشنائی مختلفی داشتند که یکی از آنها پیه سوز بود. پیه سوز را از مس درست می کردند. در داخل پیه سوز، یعنی در قسمت کاسه ای شکل آن، پیه ریخته و در میان آن فتیله پنبه ای قرار می دادند و به این ترتیب از نور آن استفاده می کردند. نوع عالی و به اصطلاح اعیانی آن، چراغ شش لوله بود.

این چراغ ها قبل از ساخت فانوس کاربرد داشتند و بعد از آن فانوس اختراع شد. فانوس را چراغ بادی نیز می گفتند. فانوس ابتدا با شمع می سوخت. امتیاز آن بر سایر چراغ ها سوختنش در باد بود. فانوس را از پارچه های رنگین مخصوص قرمز می ساختند. پایین آن که در داخل آن شمع قرار می دادند فلزی و قسمت بالای آن را از پارچه می ساختند. (علیرضا لاجپانی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۴۶)

بعد از فانوس های شمع، چراغ های نفتی از قبیل لمپا (Lampâ) بود که انواع مختلفی داشت و از نمره هفت تا ده (بسته به تنگی و گشادی شیشه و باریکی و پهنی فتیله آن) تقسیم می شد. لمپاهایی که شیشه ای بودند از انواع بلور، فیروزه و ... ساخته شده بودند که امروزه بسیار گرانبه ترند و به صورت های مختلفی دیده می شوند. رنگ آنها متفاوت و حباب آنها نیز همیشه شیشه ای است. بعد از لمپا چراغ های فلزی گردسوز

اختراع شد و پس از آن چراغ توری (زنبوری) به بازار آمد. با اختراع برق و گسترش استفاده از آن، همه این چراغ‌ها به فراموشی سپرده شده و برخی از آنها نیز جنبه عتیقه به خود گرفتند. هنوز در برخی دهات از چراغ گردسوز و چراغ زنبوری (سیتکا یا سوتکا) - (sitkâ) sutkâ استفاده می‌شود. امروزه در بیشتر نقاط روستایی



حداقل یک فانوس نفتی برای مواقع قطع برق وجود دارد. علاوه بر این نوع ابزارهای روشنایی، نوعی دیگر از وسایل روشنایی طبیعی، پنجره‌ها یا نورگیرهایی بودند که در بالای سقف خانه‌ها تعبیه می‌شدند و گاه امروزه نیز کاربرد دارند. البته امروزه در حمام‌های عمومی بسیار دیده می‌شوند، علاوه بر مناطق کویری، این نورگیرها

سابقاً در شمال کشور وجود داشتند. به طور مثال در تنکابن به این نورگیرها، روشناکن (roshanâkon) یا روشن کن می‌گفتند که در سر بام خانه‌ها تعبیه می‌شد و شامل پنجره کوچکی بود. (محمدعلی نیکدوست، تنکابن، نورالدین محله، ۱۳۸۲)

اما در کرمان در حدود صد سال قبل که هنوز نفت وجود نداشت، برخی از اعیان از چراغ‌های لاله مردنگی (mardangi) که با شمع می‌سوخت استفاده می‌کردند. برخی مردم کاسب و طبقه متوسط لاله داشتند و برخی نیز از پیه‌سوز استفاده می‌کردند، ولی عامه مردم از چراغ‌موشی استفاده می‌کردند. چراغ‌موشی با روغن کرچک کار می‌کرد، البته برخی از روغن کنجد نیز استفاده می‌نمودند. در ابتدای هر محله و بازاری یک کارگاه روغن‌گیری بود که از ساعت چهار الی شش بعدازظهر جلوی درب هر کارگاهی شصت الی هفتاد زن و مرد منتظر و ظرف به دست منتظر روغن چراغ بودند. زارعان و مردم فقیر با هیزم روشنایی خانه را تأمین می‌کردند. چراغ بازارها، مساجد، کوچه‌ها و آب‌انبارها شامل ظروف کاشی‌گردی بود که با یک سیر روغن، بیست و چهار ساعت به طور دائم می‌سوخت. کبریت به حد وفور نبود، فقط یک نوع کبریت بود که به کبریت شهری یا رسمی معروف بود. این کبریت از چوب بلندی به اندازه سه الی چهار سانتیمتر تشکیل شده بود. (زهرا ایزدی، کرمان، ۱۳۶۸/۱۱/۷)

گرچه (gerjena) نوعی چراغ بود که حدود هشتاد سال قبل مردم حسین آباد ملایر از آن استفاده می‌کردند و در شب‌های طولانی فصل زمستان زیر کرسی گرم «یله» می‌دادند و در پرتو نور ضعیف آن به گفتن قصه یا مثل

می پرداختند. این چراغ که از جنس سفال بود و از دو قسمت گرجنه و پاسوز تشکیل شده بود به وسیله سفال کاران لالچین همدان ساخته می شد و فروشندگان دوره گرد آن را بار الاغ می کردند و در دهات و

آبادی های اطراف و شهرهای مجاور به فروش می رساندند. این افراد در میان کوچه پس کوچه ها پرسه می زدند و مدام با صدایی بلند داد می زدند: «آی گرجنه پاسوز»، «بیا که رفت و نماند». مردم نیازمند هم با شنیدن این صدا اطراف آنها را می گرفتند و با دادن مبلغی پول یا احياناً تعدادی تخم مرغ یک گرجنه یا یک پاسوز و یا هر دو را می خریدند. گرجنه از نظر شکل و ساخت تقریباً شبیه یک قهوه

جوش بود که در یک طرف آن دسته و طرف دیگرش شیاری جهت جای دادن نوک فتیله ایجاد شده بود. ساعتی به غروب مانده زن خانه مقداری کرچک پوست کنده را در هاون یا روی تخته سنگی خوب می کوبید تا کاملاً له شود. بعد قدری پنبه مهلوج آب ندیده را فتیله می کرد و آنرا با روغن کرچک خوب مالش می داد تا فتیله پنبه ای

کاملاً آغشته شود، همین که هوا تاریک می شد، فتیله را میان گرجنه می گذاشت و نوک آنرا طوری میان شیاری گرجنه قرار می داد که سر فتیله به اندازه یک بند انگشت بیرون بماند. اگر در خانه کبریت و یا آتشی وجود داشت

نوک فتیله را با کبریت روشن می کرد و اگر کبریت نبود مقداری آتش را میان ظرفی می ریخت و در حالی که تکه کاغذ یا پارچه ای کهنه بدست گرفته بود بنا می کرد پف کردن و به قدری پف می کرد تا آتش مشتعل شود و چراغ را روشن کند. با روشن شدن چراغ افراد خانه دسته جمعی صلوات می فرستادند و می گفتند: السلام علیک یا شاه چراغ شیراز. کدبانوی خانه مجمعه یا سینی را روی کرسی می گذاشت و

چراغ گرجنه را میان آن قرار می داد و خانواده زیر نور ضعیف و کم سوی آن به خوردن شام مشغول می شدند. اگر خانواده ای کبریت یا آتش نداشت، منتظر می شد تا چراغ همسایه روشن شود و یکی از افراد خانه گرجنه خود را به دست گرفته و به خانه آنان می رفت و ضمن گفتن جمله «چراغتان همیشه روشن باشد انشاءالله»، فتیله



**در برخی مناطق ایران به ویژه شمال کشور
رسم است تا چهل شب چراغی را بر گور کسی
که تازه فوت کرده روشن می‌کنند.**

می‌گرفتند و می‌گفتند: به شاه این چراغ قسم. در برخی مناطق دیگر از جمله در تنکابن می‌گویند «به سوی (سو) = نور) این چراغ»، یعنی به نور این چراغ قسم و یا در برخی مناطق لرستان گفته می‌شود «به این شعله محمد قسم».

- در برخی مناطق ایران از جمله حسین آباد ملایر رسم بود وقتی که می‌خواستند بگویند چراغ را خاموش کنید، می‌گفتند که «چراغ را راحت کنید» و هرگز از واژه خاموش برای چراغ استفاده نمی‌کردند. (مراد عبدلی، حسین آباد ناظم ملایر، ۱۳۶۶)

بازتاب چراغ در ادب عامه

تمثیل و مثلها، کنایات و...

چراغی را که خدام برافروزد
هر که پف کند ریشش بسوزد

قصه مثل: در قدیم مردی خادم بقعه متبرکه‌ای بود و همه شب شمعی در آن بقعه می‌افروخت تا مردمان صاحب عقیده و فقرا آسوده باشند و از آن روشنایی استفاده کنند. از قضا یکی از شب‌ها مردی طمعکار به این فکر افتاد که شمع را خاموش کند تا بقعه تاریک شود و نذوراتی که در آنجا هست بدزدد. سر فرصت آمد و شمع را از روی شمعدان برداشت. بدون توجه به اینکه توی شمعدان مقداری پنبه هست، به شمع پف کرد. شعله به پنبه اثر کرد و آتش

گرچه را با چراغ همسایه روشن می‌کرد و برای آنکه باد آن را خاموش نکند گرچه را زیر لایه‌ای از چادرش می‌گرفت و به خانه بر می‌گشت. (مراد عبدلی، حسین آباد ناظم ملایر، ۱۳۶۶)

هم‌اکنون با وجود برق و گاز، دیگر کمتر کسی سراغ وسایل قدیمی روشنایی را می‌گیرد، مگر در مناطقی که هنوز از نعمت برق و گاز بی‌بهره‌اند. آنچه تا اینجا گفته شد بیشتر از آن جهت بود که بدانیم نیاکان ما به چه میزان در تأمین روشنایی با مشکل مواجه بودند و چگونه روزگار می‌گذرانند. پس بر ماست تا قدر نعمت برق و گاز را بدانیم و با تأسی از نیاکان خود از اسراف در این انرژی‌های به ظاهر ارزان خودداری نماییم.

برخی باورها و اعتقادات راجع به چراغ

- هرگاه در محفلی به ویژه در روستاها، چراغی روشن می‌شود مردم صلوات می‌فرستند.

- برخی معتقدند چراغی را که برای روشنایی مورد استفاده قرار می‌گیرد باید قبل از غروب آفتاب روشن کرد، در غیر این صورت خیر و برکت آن خانه کم می‌شود.

- در برخی مناطق ایران به ویژه شمال کشور رسم است تا چهل شب چراغی را بر گور کسی که تازه فوت کرده روشن می‌کنند. یا در برخی روستاهای بیرجند رسم است که باید چراغ اتاقی را که میت در آن زندگی می‌کرده تا چهل شبانه روز روشن نگهدارند و عقیده دارند این کار باعث روشنی قبر او می‌شود.

- در حسین آباد ناظم ملایر مهم‌ترین قسم مردم این بود که روی خود را به سوی چراغی که روشن بود

گرفت. شعله زبانه کشید و ریش آن دزد طمعکار سوخت و این مثل را بر زبان آورد که:
 چراغی را خدام بر فرزند
 هر که پف کند ریشش بسوزد (محمدعلی طاهری، قزوین، تاکستان، بی تا)

در صفحه ۶۰ جلد دوم **امثال و حکم** دهخدا این مثل به این صورت آمده است:

چراغی را که ایزد بر فرزند

هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

این مثل اقتباس از آیه شریفه است: *یریدون لیطفئوا* نورالله بافواهم والله متم نوره و لو کره الکافرون؛ آن ستمکاران می خواهند نور و روشنایی [دین] خدا را به دهانهایشان [به گفتار نادرستشان] خاموش کنند [از میان ببرند] و خدا کامل کننده نور خویش است اگر چه کفار و ناگرویدگان آن را کراهت داشته و نپسندند. (آیه ۸، سوره الممتحنه)

هر که در سر چراغ دین افروخت

سبلت پف کنانش پاک بسوخت (سنایی)

هر که بر شمع خدا آرد پف

شمع کی سوزد بسوزد پوز او (مولوی)

- چراغ تو تا صبح خواهد سوخت

قصه مثل: شخصی خری داشت لاغر و مجروح. شبها تا صبح چراغ می سوخت. عاقبت به تنگ آمده خر را به کسی فروخت و گفت: ای عزیزالحال چراغ تو تا صبح خواهد سوخت. (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۳۸۵)

- چراغ! چراغ! با تو می گویم دختر عمو جان تو گوش کن
قصه مثل: دختری محسود دختر عم خود واقع شده بود و شبها چراغ یا پیه سوز طلایی را که داشت مخاطب قرار می داد و شکایت خود را به او اظهار می نمود، ولی مخاطب حقیقی دختر عمش بود نه چراغ. (همان)

- چراغ ما خاموش شد چراغ شما روشن

قصه مثل: شخصی گاوی مریض داشت و هر شب با عیالش چراغ برمی داشت و در طویله پاس می دادند که مردار نشود. دست قضا مشتری پیدا شد و گاو را خرید. فروشنده ضمن گرفتن قیمت، به خریدار گفت: چراغ ما خاموش، چراغ شما روشن. و خریدار هم که از این جمله سر در نیاورد، ذوق کنان گاو را برد. (همان: ۳۸۶)

- پا چراغی دادن

این زبانزد در موردی به کار می رود که وقتی مشتری در هنگام غروب به مغازه ای مراجعه کند و بخواهد نسیه ببرد، در این صورت او مبلغ کمی پول به عنوان پا چراغی به صاحب مغازه می دهد تا فردا بقیه پول را بیاورد.^۱
 - چراغ از بهر تاریکی نگه دار، کنایه از پستی و بلندی های روزگار و آینده ای که در پیش است.

چراغ از بهر تاریکی نگه دار

منه در روشنایی دل به یکبار (سعدی)

یا:

ز هجرت روز من گشته شب نار

چراغ از بهر تاریکی نگه دار

۱- این زبانزد هنوز هم در روستاهای تنکابن رایج است. (نگارنده)



دیدى که فراق شد فراغم
سیلی خور باد شد چراغم
- چراغ کورانست
علم در دست مردمان دغا

همچو شمع است پیش نابینا (سنایی)

- چراغ هیچکس تا صبح نمی سوزد، به ترکی: هیچ
کسین چراغی سحره قدر یانماز (قائم مقامی، ۱۳۷۸: ۱۸۶)
- دود چراغ خوردن، کنایه از تجربه زیاد است.

- چراغ خانهات روشن، نوعی دعاست.

- چراغ ما همانند چراغ خانه دزدان است. صاحبخانه

از شرمندگی از پذیرایی میهمان می گوید.

- چراغی که به خانه لازم است (رواست) بر مسجد

حرام است.

- به این سوی چراغ، نوعی قسم است.

- چراغ الله رسیده است، آنجا که درویشان افسانه به

انجام آرند و از مردمان پول خواهند، گویند.

- چراغ اول را که روشن می کند؟

چون گدایانی که می خواهند از مردم چراغ

فیض از می در شب دوشینه می خواهیم ما (وحید)

- چراغ را نتوان دید جز به نور چراغ

دلیل روی تو هم روی توست سعدی را

چراغ را نتوان دید جز به نور چراغ (سعدی)

- چراغ را در روز می افروزد، کنایه از کار

بیهوده کردن است.

دوبیتی ها:

سحرگاهی رسیدم من به باغی

به مین باغ می سوزد چراغی

- چراغ پای خود را روشن نمی کند، به ترکی: چراغ

اؤزدیینه ایشیق سالماز

- فلانی چراغ دم باده. این ضرب المثل وقتی به کار

می رود که بخواهند از کوتاه بودن عمر کسی حرف بزنند.

- چراغی روشن کردیم که مؤمننا پاشون ور

نکوبن (ضرب المثل کرمانی)، این مثل زمانی مصداق پیدا

می کند که بخواهند از بدون سود و نفع بودن کار برای

شخصی سخن بگویند.

- چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد

- چراغ خاموش است و آسیاب می گردد

- چراغ خودسوز و انجمن افروز است

- چراغ درویشان است

سور نی نور بینی از خودشان

راست همچون چراغ درویشان (سنایی)

- چراغ دزدان است (خیلی کم سوست)

- چراغ در رهگذر باد نهاده

- چراغ زیر دامن دارد

- چراغش سیلی خور باد شده است

د مین باغ نشسته خرمن گل
که دورش ر گرفته پیر کلاغی^۱

مه من داره در دستش چراغی
عزیزم بر دلم بنهاده داغی
خوشت باشه ایا سیمین بر من
خودت که داری خوب چشم چراغی

راویان و منابع

– علیرضا لاجپانی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۴۶.
– محمدعلی نیکدوست، تنکابن، نورالدین محله،

۱۳۸۲.

– محمدعلی طاهری، قزوین، تاکستان، بی تا.

– زهرا ایزدی، کرمان، ۱۳۶۸.

– مراد عبدلی، حسن آباد ناظم ملایر، ۱۳۶۶.

– ذوالفقاری، حسن، داستان‌های امثال، تهران:

مازیار، ۱۳۸۴.

– علی اکبر قائم مقامی، نامه داستان یا امثال و حکم،

به تصحیح یسنا تبریزی، تهران: مستوفی، بهزاد، ۱۳۷۸.

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی